**بيان مفهوم لغوى و اصطلاحى اعجاز و لزوم معجزه براى هر پيامبرى و بيان اثبات اعجاز قرآن و تحدى و عجز مردم از آوردن مثل آن و بيان مفهوم لغوى فواتح سور و تفسير آنها بحسب روايات و اقوال دانشمندان و ذكر بعضى خرافات و بيان ممتاز و نيز بيان مفهوم قرائت و ذكر قراء دهگانه وعدم تواترقرائات و جواز قرائت‏به هر يك از آنها و بهترين قرائت از قرائتها از عمده مطالبى است كه در اين مقاله آمده است.**

**اعجاز**

**اعجاز در لغت داراى معانى زيادى است كه احتمالا براى هر يك از آن معانى بطور مستقل‏وضع شده‏باشد وآن‏معانى عبارتند از:**

**1 - ناتوان و عاجزساختن درجايى‏كه گفته مى‏شود: (عجز فلان فلانا) يعنى فلانى او را عاجز ساخت.**

**2 - فوت شدن در جايى كه مى‏گويند (اعجزنى فلان) يعنى آن چيز ازمن فوت شد.**

**3 - احساس عجز در جايى كه مى‏گويند (اعجز فلان فلانا) يعنى فلانى عجز او رااحساس كرد. (1)**

**اعجاز دراصطلاح:**

**براى اعجاز در اصطلاح تعريفات زيادى كرده‏اند كه محتمل است همه آنها به مفهوم واحدى برگردند.خواجه طوسى مى‏فرمايد:**

**«معجزه ثبوت چيزى و يا نفى چيزى است‏بر خلاف عادت در صورتى كه با ادعا موافق باشد». (2)**

**از تعريف استفاده مى‏شود، معجزه خلاف عادت است نه خلاف حكم عقل پس اجتماع نقيضين كه محال عقلى است‏به معجزه نيز ممكن نخواهد شد و اما اينكه فرموده خلاف عادت است صحيح است‏يعنى مثلا يك درخت‏بارور كه بخواهد ميوه خود را به ثمر برساند و قابل خوردن باشد نياز به گذشت زمان و چند ماه دارد اما همين جريان و ارتباطات در اسباب با معجزه و با اراده خداوند متعال در آن واحد وجود مى‏يابند و درخت، ميوه خود را مى‏رساند.علامه خويى قدس سره مى‏نويسد:**

**معجزه آوردن چيزى توسط مدعى است كه منصبى از مناصب الهى را ادعا مى‏كند در صورتيكه آن چيز بر خلاف نواميس طبيعت و بر وفق ادعا باشد و ديگران از آوردن آن عاجز باشند. (3)**

**سيوطى مى‏نويسد: معجزه امرى است‏خارق عادت، مقرون به تحدى و سالم از معارضه. (4)**

**علامه طباطبائى قدس سره مى‏نويسد: معجزه امرى است‏خارق عادت در اثر تصرف ماوراءالطبيعه در طبيعت و ماده حاصل مى‏شود نه بمعناى چيزى كه مبطل ضرورت عقل باشد. (5)**

**اعجاز قرآن**

**قرآن كريم معجزه‏ايست كه خداوند متعال براى اثبات نبوت پيامبر اسلام‏صلى الله عليه وآله وسلم نازل فرموده و در اين امر احدى از مسلمين مخالفتى نكرده‏است، جز تعداد كمى كه در مقام معارضه با قرآن كريم برآمده و خود را رسوا نموده‏اند مثلا مسيلمه كذاب كه در يمامه ادعاى پيامبرى كرد و براى خود قرآنى ساخت و از جمله كلمات او (الفيل ماالفيل و ما ادريك ماالفيل له مشغر طويل و ذنب اصيل و ما ذلك من خلق ربنا بقليل) مى‏باشد اين جملات علاوه بر اينكه نسخه‏اش مانند نسخه قرآن است و در معارضه نبايد از روش ديگرى استفاده كرد، داراى مفاهيمى سبك و بدون تناسب صدر و ذيل و واهى است چنانكه خطابى مى‏گويد: گوينده جملات بسيار جاهل به ادبيات عرب بوده و كلام خود را با الفيل ماالفيل شروع كرده و بايستى مطالب مهمى را ذكر كند كه ذكر نكرده بلكه به دم و خرطوم و ... فيل اكتفا كرده‏است آيا نمى‏بينيد خداوند متعال در چند جا كه باين ترتيب شروع كرده مثلا (القارعة ماالقارعة و ما ادريك ماالقارعة) و (الحاقة ماالحاقة و ما ادريك ماالحاقة) در دنبال آنها احوالات سخت و اوصاف هولناك و آن چه مناسب با مقدمه بوده بيان فرموده است. (6)**

**بيان وجه اعجاز**

**وجه اعجاز قران كريم همواره مورد بحث دانشمندان علوم قرآنى بوده و مى‏باشد و آنان در اين امر اختلاف كرده‏اند كه آيا وجه اعجاز قرآن فصاحت و بلاغت و اسلوب آنست و يا محتواى آن از قبيل اخبار غيبى و تحقيق آنها در خارج و بيان احكام فقهى و اخلاقى و سياسى و يا در جهت (صرفه) يعنى خداوند خود از آوردن مثل قرآن مانع مى‏شود و در واقع اعجاز در منع است و نه در قرآن يكى از دانشمندان نيز اظهار ناتوانى در بيان وجه اعجاز مى‏كند و مى‏نويسد: قرآنيكه عقل و فهم دانشمندان را به عجز رسانده اولى است كه زبان آنانرا به عجز برساند بلى دانشمندان به آنچه از قرآن فهميده‏اند بيان مى‏كنند به بيان وجه اعجاز واقعا (7) .**

**و بعضى از دانشمندان به بيان اقرال اكتفا كرده‏اند چنانكه محقق طوسى در وجه اعجاز چنين فرموده است:**

**گفته‏اند اعجاز قرآن يا از جهت فصاحت آنست و يا فصاحت واسلوب آن ويا صرفه وهمه آنهامحتمل است (8)**

**به هر حال بنظر مى‏رسد وجه قرآن كه در تمام سوره‏ها موجود است همان فصاحت و بلاغت و اسلوب قرآن كريم باشد زيرا آيات تحدى از جمله آيه شريفه(ام يقولون افتراه قل فاتوا بسورة مثله و ادعوا من استطعتم من دون الله ان كنتم صادقين.) (9) دلالت دارند براينكه آنان از آوردن كوچكترين سوره عاجز بودند. پس اگر وجه اعجاز اخبار غيبى و يا احكام فقهى و اخلاقى و سياسى باشد نبايد سوره شريفه كوثر مثلامعجزه باشد زيرا نه اخبار غيبى را در بر دارد و نه احكام را بنابراين وجه اعجاز همان فصاحت و بلاغت و اسلوب است كه در تمام سوره‏ها يافت مى‏شود چنانكه مشهور است.**

**و قصه وليد بن مغيره نيز شاهد خوبى است‏براى مختار ما و خلاصه آن چنين است: روزى وليد از پيامبر اسلام تقاضا كرد تا آياتى از قرآن تلاوت كند حضرت به قرائت‏سوره سجده (فصلت) مشغول شد وقتى به آيات «فان اعرضوا فقل اندرزتكم صاعقه مثل صاعقه عاد و ثمود» رسيد وليد لرزيد و از جاى خود برخاست و به خانه رفت و به جمع دوستان خود پيوست آنان خيال كردند كه او مسلمان شده و از آن پس جزو آنان نخواهد بود تا اينكه ابوجهل به خانه او رفت و گفت تو وعده دادى درباره قرآن فكرى نكنى چه شد به خانه‏ات برگشتى آيا اسلام آورده‏اى در پاسخ گفت: نه، بلكه هنگاميكه از محمد تلاوت قرآن شنيدم برخود لرزيدم سپس ابوجهل سئوال كرد آيا كلامش شعر است گفت:نه آيا خطبه است گفت:نه، خطبه كلامى است متصل و قرآن متفرق است پس كهانه (غييب‏گويى) است گفت نه آنگاه پرسيد پس چيست گفت: اگر مهلت دهى خواهم گفت: فرداى آنروز اظهار كرد كه بگوئيد آن سحر است زيرا در قلوب تاثير مى‏گذارد آنگاه آيات شريفه (ذر نى و من خلقت وحيدا) تا آيه (تسعة عشر) نازل شد.**

**از اين روايت‏بخوبى استفاده مى‏شود كه قرآن خصوصيت و امتيازاتى دارد كه در متن آنست و نه در غير آن باشد مانند صرفه و امثال آن و اين مطلب منافات ندارد كه جهات ديگر قرآن از قبيل اخبار غيبى و تحقق آن در خارج، معجزه باشند.**

**فواتح السور و مقطعات**

**از جمله عناوينى كه در علوم قرآنى مورد بحث قرار گرفته واژه فواتح و مقطعات است (10) و در لسان احاديث نيز به آنها اشاره شده است. (11)**

**فواتح و مقطعات در لغت**

**فواتح در لغت جمع فاتحه بمعنى اول هر چيز است همانطور كه خواستيم جمع خاتمه به معنى آخر هر چيز است و مقطعات جمع مقطع بمعنى چيز پاره شده و منحل گشته‏است چنانكه دركتب لغت آمده است:**

**لسان العرب: فواتح القرآن اوائل السوره الواحد فاتحة و ام الكتاب يقال لها فاتحه القرآن مقطعات الشى‏ء طرائفه التى يتحلل اليها و يترك عنها و المقطعات من الشعر ما تحليل و تبرك عنه.**

**جمهرة اللغة: هلم فاتحتى اى حاكمتى. يعنى فاتحه اسم فاعل از فتح بمعنى حكم است**

**اقرب الموارد: فواتح القرآن اوائل السور خلاف خواتمه و مقطعات الشى‏ء طرائفه التى تحليل اليها**

**مجمع‏البحرين: فاتحه كلى‏شى‏ء اوله و خاتمته آخره فهى، اما مصدر بمعنى الفتح كالكاذبه بمعنى الكذب او صفة و التاء فيها للنقل من الوصفيه الى الاسمية‏مفردات راغب: فاتحة كل شى‏ء مبدئه الذى يفتح به ما بعده و به سمى فاتحة الكتاب**

**فواتح و مقطعات در اصطلاح**

**فواتح و مقطعات در اصطلاح، حروف هجايى را گويند كه در اوائل 29 سوره قرآن واقعند مانند الم، الر، طس ...**

**تفسير فواتح سور**

**در معانى فواتح سور اختلاف شده و اقوال بسيارى ديده مى‏شود كه بعضى تعداد آنها را تا بيست قول رسانيده نه و همين طور روايات وارده نيز با هم مختلف و متعارضند كه قهرا نمى‏توان به آنها تمسك كرد بنابراين، قول باينكه آنها از متشابهاتند و احدى جز خداوند متعال و راسخين در علم از آنها اطلاعى ندارند صحيح بنظر مى‏رسد.**

**فواتح و روايات**

**روايات در اين موضوع بسيار ولى مختلف مى‏باشد كه خوب است از هر گروه آنها حديثى از باب نمونه نقل كنيم.**

**1 - محدت بحرانى از محمدبن قيس روايت مى‏كند كه امام باقرعليه السلام مى‏فرمود: حى بن اخطب و ابا ياسربن اخطب و عده‏اى از يهود نجران به محضر پيامبرصلى الله عليه وآله وسلم رسيدند و سئوال كردند آيا در ميان آيات نازله كلمه «الم‏» وجود دارد؟ فرمود بلى سپس گفتند آيا جبرئيل آنرا آورده؟ فرمود بلى آنگاه گفتند در انبياء كسى نبوده كه مدت حكومتش معين شده باشد جز تو كه مدت حكومتت‏بيان شده‏است پس حى‏بن اخطب متوجه اصحابش شد و اظهار كرد «الف‏» در (الم) يك و «لام‏» سى و «ميم‏» چهل محسوبند و پس جمعا 71 سال مى‏شود و عجب است از كسى كه وارد امتى شده كه عمر آن 71 سال است‏سپس پرسيد آيا كلمه ديگرى نيز وجود دارد فرمود بلى آنگاه گفت مطلب بر ما مشتبه شد. (12)**

**2 - شيخ صدوق از سفيان بن سعد الثورى نقل مى‏كند: خدمت امام باقرعليه السلام عرض كردم اى پسر رسول خدا معنى كلام خدا («الم‏» و «المص‏») تا آخر حروف چيست؟ فرمود: اما الم يعنى انا الله المجيد و «المص‏» يعنى اناالله المقتدر الصادق. (13)**

**3 - شيخ صدوق از على‏بن محمدبن سيار از امام حسن بن على‏عليه السلام روايت مى‏كند: خداوند در قرآن مجيد مى‏فرمايد «الم ذلك الكتاب‏» يعنى اى محمد اين كتابى كه بتو فرستادم مركب از الف و لام و ميم است كه حروف هجاى شما است اگر راست مى‏گويند نظير آنرا بياورند. (14)**

**4 - شيخ صدوق از ابوبصير از امام صادق‏عليه السلام روايت مى‏كند (الم) حرفى است از حروف اسم اعظم كه در قرآن تقطيع شده هر وقت پيغمبرعليه السلام و يا امام بخواهد دعايش مستجاب گردد آنها را در قالب مركبى تركيب مى‏دهد و خدا را با آن اسم مى‏خواند. (15)**

**5 - سيوطى از سدى نقل مى‏كند از ابن عباس روايت‏شده كه «الم‏» اسمى است از اسماء اعظم خدا و نيز مى‏نويسد: گفته‏اند: اين حروف اسم اعظم خدا است ولى ما تاليف آنها را نمى‏دانيم و از ابن عطيه نيز همين مطلب منقول است و نيز مى‏نويسد: «الم‏»، «طسم‏» و «ص‏»، سوگندهاى خدا هستند (16)**

**فواتح و آراء**

**آراء مفسرين طبق نوشته شيخ الطائفه بالغ بر ده قول است.**

**1 - آنها يعنى فواتح، اسامى قرآنند.**

**2 - آنها بر انتهاى سوره سابق و ابتداى سوره لاحق علامتند**

**3 - آنها اسامى سورى است كه در آنها واقعند و مرحوم شيخ اين قول را پسنديده و فرمود بهترين معنا همين است كه گفته شود آنها نامهاى سوره‏هايى هستند كه در آنها واقعند.**

**4 - سوگندهايى هستند كه خداوند به آنها قسم يادكرده‏است.**

**5 - اسم اعظم خدايند.**

**6 - اوائل كلمه‏هايى هستند كه رسول‏خداصلى الله عليه وآله وسلم آنها را مى‏داند مانند شاعر كه مى‏گويد: (قلنا لها قفى فقالت ق) يعنى گفتيم به او توقف كن گفت (ق) يعنى توقف مى‏كنم.**

**7 - حروفى هستند از حروف هجا كه براى تركيباتى وضع شده‏اند**

**8 - حروفى هستند كه هر يك از آنها به معناى اشاره دارد**

**9 - حروفى هستند از حروف جمل**

**10 - اسرار قرآن مجيدند چنانكه هر كتابى را سرى است (17)**

**علامه طباطبائى در ارتباط با ده قول مذكور مى‏فرمايد اقوال دهگانه صرف احتمال و فرض بيش نيستندو هيچ يك داراى دليل و برهان نسيت‏سپس مى‏فرمايد: اين حروف رموزيست‏بين خداوند سبحان و رسول اكرمش كه علم آن مستور بوده و براى كشف آنها راهى نيست**

**خرافات**

**نولد كه مستشرق آلمانى طبق نقلى ادعا كرده است كه هريك از اين حروف اشاره‏اى دارد مثلا(س) به سعد وقاص (م) به مغيره (ن) به عثمان (ه) به ابو هريره اشاره‏است ولى در اواخر به خطاى خود واقف شده از حرف خود بر گشته است اما عده‏اى مانند بهل و هرشفليد از نو براى مطلب او حماسه آفريده دو باره آنرا زنده گرده‏اند. (18)**

**نصوح طاهر فلسطينى نيز طبق نقلى ادعا كرده است كه حروف بر حسب حساب جمل اشاره به آيات سوره‏ايست كه در اوايل آنها واقعند و اين تطابق تا زمان عثمان بوده و بعد از او بهم خورده است. (19)**

**پس به نظر او سوره بقره كه (الم) در اول آنست 71 آيه بوده و پس از عثمان تحريف شد و به 286 آيه رسيده است و همينطور سوره عنكبوت كه اول آن (الم) واقعست 71 آيه بوده و پس از عثمان تحريف شده و به 200 آيه رسيده‏است.**

**شيخ محى‏الدين ابن عربى طبق نقلى ادعا كرده است كه اين حروف جمعا به 78 حرف مى‏رسد و بنا بفرمايش پيغمبر اسلام ايمان (سبعين و بضع) يعنى هفتاد و خورده‏اى جزء دارد و اين 8 كه در 78 است اشاره به بضعى است كه در روايت است و ايمان كسى بكمال نمى‏رسد مگر اينكه حقايق اين حروف را كه در سوره‏ها است‏بداند. (20)**

**به هر حال به نظر مى‏رسد قول باينكه اين حروف از اسرار و متشابهات قرآن مجيد است صحيح باشد زيرا اولا: تعريف متشابهات شامل بر آنها است ثانيا: روايات چنانكه ديديم مختلف است و متعارض بوده، و صلاحيت‏براى تمسك ندارند. ثالثا: اقوال در مسئله بسيار متشتت و مختلف است و اتفاقى در ميان آنها نيست و بعلاوه هيچ يك از آنها چنانكه گفته‏اند دليل و برهانى ندارد همانطور كه از قاضى ابوبكربن‏عربى نقل شده كه او بيش از بيست قول در مسئله ديده و كسيكه در تفسير اين حروف راى قطعى داده باشد نديده‏است (21) و همانطور كه علامه طباطبايى در خصوص اقوال دهگانه فرموده‏است كه آنها حدس و احتمالند و دليل و برهانى ندارند. (22)**

**قرائت**

**قرائت در لغت‏بمعناى تلفظ نامه و كتاب است و اسم فاعل آن قارى و جمع آن قراء بضم قاف است و به معناى مرور الفاظ بذهن بدون تلفظ نيز آمده‏است چنانكه در كتب لغت نوشته‏اند.**

**قاموس: قراه و به كنصر و منع قرء و قرائة تلاه فهو قارى‏ء و جمعه قراء و قارئين**

**لسان العرب: قرات الشيى‏ء قرآنا جمعته و ضممت‏بعضه الى بعض و معنى قرات القرآن لفظت‏به اى القيته و سمى القرآن قرآنا لانه يجمع السور**

**اقرب الموارد: قرء الكتاب نطق بالمكتوب فيه او القى النظر عليه و لم يجهر الكلام و ربما عدى بالباء قرء بالكتاب**

**قرائت در اصطلاح: قرائت‏خاصى را گويند يعنى قرائتى كه به قراء هفتگانه و يا دهگانه منسوب باشد كه در تلاوت قرآن ارائه داده‏اند و چون قرآنها در عصر پيامبراكرم‏صلى الله عليه وآله وسلم و زمانى پس از آنحضرت بدون اعراب و لغت‏بوده متخصصين علم لغت و ادب آنها را با قواعديكه در دست داشتند تلاوت مى‏كردند و طبعا در ميان آنها اختلاف مى‏شده است و كتابهايى كه در موضوع قرائت نوشته‏شده و كيفيت قرائت هر يك از آن را قراء بيان مى‏كرده‏اند مانند كتاب (التيسير فى القرائات السبع) تاليف ابوعمر دانى متوفاى سال 444 و كتاب (النشر فى القرائات العشر) تاليف حافظ ابى‏الخير مشهور به ابن الجزرى متوفاى سال 883 هجرى در اين دو كتاب محل اختلاف قراء كه در كيفيت تلفظ حروف و كلمات بوده‏است‏بيان مى‏كنند.**

**قراء**

**اما قراء قرآن مجيد كه بعنوان قراء سبعة و يا قراء عشره نام گرفته‏اند شرح حالشان دركتب تراجم و قرائات بطور گسترده آمده‏است ولى ما به لحاظ مقاله فقط به ذكر نام و تاريخ فوت و نام چند نفر از راويان آنها بسنده مى‏كنيم.**

**1 - عبدالله بن عامر دمشقى كه در زمان وليدبن‏عبدالملك قاضى دمشق بوده‏است و در ميان قراء فقط او از عرب بوده‏است (23) وى در سنه 118 هجرى از دنيا رفته و قرائت او را دو نفر بنام ابن ذكوان و هشام بن عمار روايت مى‏كنند (24)**

**2 - عبدالله بن كثير مكى: وى از تابعين بوده كه در سنه 120 درمكه معظمه وفات كرده‏است و قرائت او را دو نفر بنام قنبل و بزى روايت مى‏كنند. (25)**

**3 - عاصم بن بهدله كوفى: وى از تابعين بوده و در سنه 127 و يا 129 هجرى در كوفه فوت كرده‏است و قرائت او را دو نفر بنام حفص و ابوبكر بن عياش روايت كرده‏اند. (26)**

**4 - ابوعمروبن‏العلاءالبصرى: وى كه نام او را زبان نيز گفته‏اند در سنه 154 در كوفه فوت كرده‏است و قرائت او را دو نفر بنام ابوعمرو و ابوشعيب از يحيى بن مبارك يرندى نقل كرده‏اند. (27)**

**5 - حمزه كوفى: وى فرزند حبيب و در سنة 156 هجرى فوت كرده و قرائت او را دو نفر بنام خلف‏بن‏هشام و خلادبن‏خالد با يك واسطه نقل كرده‏اند. (28)**

**6 - نافع مدنى: وى فرزند عبدالرحمن و اصلش از اصفهان بوده و در سال 169 هجرى در مدينه فوت كرده‏است و قرائت او را دو نفر بنام قالون و ورش بلاواسطه نقل كرده‏اند. (29)**

**7 - كسائى كوفى: وى فرزند حمزه النحوى درسال 189 هجرى فوت كرده است وقرائت او را دو نفر بنام حفص بن عمر نحوى و ليث‏بن خالد بدون واسطه نقل كرده‏اند. (30)**

**دركتاب تيسير مى‏نويسد: گفته مى‏شود بجهت اينكه او در كساء خود احرام بسته كسائى خوانده‏اند.**

**8 - خلف بن هشام بغدادى: وى ملقب به بزار بوده و درسال 229 هجرى دربغداد فوت كرده‏است و قرائت او را دو نفر بنامهاى اسحق و ادريس نقل نموده‏اند. (31)**

**9 - يعقوب بن اسحاق: وى اهل بصره بوده و در سال 205 هجرى در 88 سالگى فوت كرده‏است و قرائت او دو نفر بنام‏هاى رويس و روح نقل كرده‏اند. (32)**

**10 - يزيد بن جعفر: كنيه وى ابو جعفراست كه از اهل مدينه بوده و در سال 130 هجرى فوت شده‏است و قرائت او را دو نفر بنام عيسى و ابن جماز نقل كرده‏اند (33)**

**اين ده نفر كه ترجمه آنها اجمالا ذكر شد هفت نفر اول آنها از قراء سبعه مورد اتفاقند و سه نفر اخير از قراء عشره مورد اختلافند**

**قرآن كريم**

**شكى نيست در اينكه قرآن كريم نام يك سلسله الفاظى كه مواد و صور آنها از پيامبرصلى الله عليه وآله وسلم اخذ شده و صحابه و تابعين آنحضرت آنرا نقل كرده‏اند بنابر اين بايد بحث‏شود كه آيا قرائت قراء سبعه و يا عشره بطور متواتر از آنحضرت نقل شده و يا دليل معتبرى بر صحت آنها ارائه گشته است.**

**علماء و دانشمندان د رتواتر قرائات اختلاف كرده‏اند و ما به تعدادى از موافقين و مخالفين اشاره مى‏كنيم.**

**كسانى كه موافق بر تواتر هستند: 1 - علامه حلى (ره) مى‏نويسد: با هر يك از قرائات سبعة مى‏شود قرآن را قرآئت كرد زيرا آنها متواترند. (34)**

**2 - شهيد اول (شيخ محمد بن مكى)مى‏نويسد: قرآئت‏با هر يك از قرآئات متواتر جايز است اما با قرآئت‏شاذه جايز نيست و بعضى از اصحاب، قرائت ابو جعفر و يعقوب و خلف را منكرند ولى اصح آنست كه قرائات آنها نيز مانند قرائات سبعه معتبر است زيرا آنها هم متواترند. (35)**

**3 - حاجبى و عضدى مى‏نويسند: قرائات سبعة متواترند زيرا اگر متواتر نباشند نا چار بعضى از اين قرائات مانند مالك و ملك نبايد متواتر باشند و چنين چيزى صحيح نيست و باطل است آنگاه استدلال خود را توجيه مى‏كند. (36)**

**4 - احمد بن محمد مشهور به بناء: وى پس از آنكه از بعضى نقل مى‏كند قرائات عشره متواتر بلكه از ضروريات دين‏است و آنها بر رسول خداصلى الله عليه وآله وسلم نازل شده است مى‏گويد:قرائات سبعة بالاتفاق متواتر است و اصح اين است كه بگوئيم قرائات سه‏گانه ديگر نيز چنين است و اين مطلبى است كه ما از تمام شيوخ خود تلقى كرده‏ايم. (37)**

**اما مخالفين: شهيد اول مى‏نويسد: مقصود از تواتر قرائات نه اين است كه همه آنها متواترند بلكه مقصود اين است كه قرائت متواتر در ميان آنها است زيرا بعضى ازقرائات - سبعة چه برسد به قرائات ديگر شاذند چنانكه بعضى از محققين تحقيق كرده‏اند. (38)**

**2 - ميرزاى قمى مى‏نويسد: اگر مقصود از تواتر قرائات اين باشد كه آنها با تواتر از پيامبر اسلام نقل شده باشد مشكل است چنانكه در قانون سابق گفتيم و اگر مقصود اين باشد كه ائمه اطهارعليه السلام قرائت آنها را تجويز فرموده‏اند سخنى صحيح است، بلكه مى‏شود ادعاى علم كرد زيرا آن بزرگواران دستور داده‏اند قرآن را همانطور كه مردم مى‏خوانند قرائت كنيد. (39)**

**3 - شيخ انصارى در (فرائد) و آخوند خراسانى در (كفاية الاصول) و شيخ حائرى يزدى در (كتاب الصلوة) و آية الله خوئى در (البيان) و ديگرى از علماى نزديك عصرما همگى معتقدند كه هيچ يك از قرائات تواتر ندارد ولى قرائت همه آنها جايز است. گرچه امام خمينى قدس سره در نماز قرائت آنجه را كه شايع در ميان مسلمين است مطابق احتياط دانسته‏اند آنچه بنظر مى‏رسد اينكه گفته شود: گفتار مخالفين تواتر،صحيح و مقتضاى ادله است و قرائات قراء سبعه يا عشره متواتر نيستند و آنها از رسول خداصلى الله عليه وآله وسلم متواترا نقل نكرده‏اند و اين قول بجهاتى است كه مى‏بينيم.**

**1 - تراجم نويسان براى قراء، شيوخ و اساتيد زيادى كه در حد تواتر باشد ذكر نكرده‏اند پس در ميان پيامبر خداصلى الله عليه وآله وسلم و آنان تواترى ديده نمى‏شود گرچه ممكن است‏بين ما و قرآء تواترى باشد.**

**2 - خود قراء كه ناقلين قرائتند معدودند پس تواترى هم اگر باشد بجهت آنها قطع مى‏گردد**

**3 - بعضى از قراء مورد نكوهش بعضى از دانشمندان قرار گرفته‏اند پس اگر تواترى در ميان بود نبايستى مورد ايراد قرار گيرد چنانكه از امام احمد نقل شده كه نماز جماعت‏با امامى كه قرائت‏حمزه مى‏كند مكروه‏است و از ابن مهدى دانشمند معروف نقل شده كه مى‏گفته من اگر قدرت داشتم كسى كه قرائت‏حمزه مى‏كند پشتش را بخاك مى‏ماليدم. (40)**

**قرائات سبعه و جواز آن**

**قرائت‏به هر يك از قرائات سبعه ظاهرا بى اشكال جواز آن و مورد اتفاق است‏بلكه بعضى از فقهاء نزديك عصر ما آنرا مطابق احتياط دانسته‏است. (41)**

**آية الله خوئى مى‏نويسد: بزرگان علماى شيعى و سنى معتقدند به جواز قرائت‏به هر يك از قرائات سبع و خواندن آنها د رنماز سپس مى‏نويسد: اخبارى از ائمه معصومين‏عليهم‏السلام روايت‏شده كه شيعيان خود را به طور قطع دستور مى دادند كه به هر يك از قرائات شايع در آنزمان قرائت كنند. (42)**

**بنظر مى‏رسد: مطلب همانست كه علما فرموده‏اند زيرا از رواياتى كه ائمه اطهارعليهم‏السلام به شيعيان خود دستور دادند كه به قرائت متداول قرائت كنند بخوبى پيدااست كه به هر يك از قرائات سبع مى‏توان در نماز و غير نماز اكتفا كرد زيرا وقتى شيعيان كه از بلاد مختلفند بشنوند كه وظيفه آنها خواندن قرائت متداول است قهرا موظف مى‏شوند به خواندن قرائت متداول در محلهاى خود كه خالى از قرائت‏سبعه نيستند.اما روايات در حد كثرت با تعبيرات مختلف دلالت دارند بر اينكه مى‏توان قرائت‏شايع را در نماز و غير نماز قرائت كرد مانند:**

**1 - اقرا كما يقرء الناس يعنى تو هم بمانند مردم قرائت كن.**

**2 - اقرؤا كما تعلمتم يعنى طبق آنچه يادگرفته‏ايد قرائت كنيد.**

**3 - اقرؤا كما علمتم اين جمله را امام در جواب سئوال راوى كه عرض كرده بود من حروفى را از قرآن مى‏شنوم كه با آنچه مردم قرائت مى‏كنند مطابقت ندارد، فرمود: شما مطابق آنچه ياد گرفته‏ايد قرائت كنيد (43)**

**معلوم است قرائاتى كه مردم مى‏خوانند همان قرائات سبعة متداول در آنزمان بوده‏است**

**قرائت‏بهتر**

**اما بهترين قرائت در ميان قرائات سبعه قرائت عاصم است كه از طريق ابى عبد الرحمان سلمى از على‏عليه السلام ياد گرفته‏است كه خوشبختانه قرآن موجود بر اساس همان قرائت عاصم است‏و حفص روايت كرده كه عاصم به من گفت قرائتى كه ترا ياد دادم از ابى عبدالرحمن سلمى و او از على عليه السلام آموخته است. (44)**

**ابن جزرى مى‏گويد: عاصم در كوفه رياست قرائت را داشته و او جانشين ابى عبد الرحمن سلمى بوده و مردم بعد از سلمى براى ياد گرفتن قرائت‏به او مراجعه مى‏كردند او جامع فصاحت و دقت و بيان و تجويد بوده و در زمان خود از بهترين صدا برخوردار بوده‏است. (45)**

**و علامه حلى نيز فرموده: محبوب‏ترين قرائات نزد من قرائت عاصم است كه از ابو بكر بن عياش نقل شده و قرائت ابى‏عمروبن‏ابى‏العلاء است. (46)**

**پى‏نوشتها:**

**1- اقرب الموارد، قاموس، لسان العرب، مجمع البحرين.**

**2- كشف المراد، ط،گلبهار، ص 196.**

**3- البيان، ص 20.**

**4- اتقان، ط، مكتبة الثقافيه بيروت، ج 2، ص‏116.**

**5- الميزان، ط، دارالكتب الاسلاميه، ج 1، ص‏72.**

**6- بيان اعجاز القرآن، ص 59.**

**7- فلسفه التوحيد و الولاية، تاليف علامه شيخ محمد جواد مغنيه، ص‏113**

**8- تجريد الاعتقادات، خواجه نصيرالدين طوسى.**

**9- يونس/ 38.**

**10- اتقان سيوطى، ج 2، ص 8، عن اشعبى انه سئل عن فواتح السور فقال ان لكل كتاب سرا و ان سرا فواتح السعد. ص 9، هذه الاقوال كلها راجعه الى قول واحد و هو انها حروف مقطعه.**

**11- تفسير برهان اول سوره بقره حديث 9 و در آن آمده‏است: ما نزل اليك هو الحروف المقطعة منها الف و لام و رميم.**

**12- تفسير برهان، ج 2، اول سوره اعراف.**

**13- معانى الاخبار، ص 19.**

**14- معانى‏الاخبار، ص 24.**

**15- معانى الاخبار، ص 21.**

**16- اتقان، ج 2، ص 9.**

**17- تفسير تبيان، اول سوره بقره.**

**18- مباحث فى علوم القرآن، ص 242.**

**19- رسالة الاسلام (كه از دارالتقريب قاهره منتشر مى‏شد)، ع 2، سنه 11.**

**20- مباحث فى علوم القرآن، ص 238.**

**21- اتقان، ج 2، ص 11، نقل از فوائد و حله قاضى ابن عربى.**

**22- تفسير الميزان، ج 18، ص 6.**

**23- التيسير، ط دارالكتب العربى لبنان، ص 6.**

**24- مدرك سابق و البيان تاليف آية‏الله‏العظمى خويى،ص‏126، نقل از طبقات القراء، ج 1، ص 404.**

**25- التيسير، ص 4 و البيان، ص 128.**

**26- التيسير، ص 6 و البيان، ص 130.**

**27- التيسير، ص 5 و البيان، ص 133.**

**28- التيسير، ص 6 و البيان، ص 136.**

**29- التيسير، ص 4 و البيان، ص 139.**

**30- التيسير، ص 7 و البيان، ص 191.**

**31- البيان، ص 143، نقل از طبقات القراء، ج‏1، ص 155 و كتاب النشر فى القرائات العشر، ط دارالكتب العربى، ج 1، ص 190.**

**32- البيان، ص 144، نقل از طبقات القراء، ج‏2، ص‏38 و النشر، ج 1، ص‏186.**

**33- البيان، ص 146 و كتاب النشر، ج‏1، ص‏178.**

**34- منتهى كتاب الصلوة باب قرائت.**

**35- ذكرى كتاب الصلوة، واجب چهارم.**

**36- ايضاح الفرائد، تنكابنى، نقل از منهاج، ج‏1 ص‏193.**

**37- اتحاف فضلاءالبشر، ص 4.**

**38- بحرالفوائد، آشتيانى، ص 94.**

**39- قوانين، ج 1، ص 390.**

**40- تفسيرالبيان، ص 186.**

**41- العروة الوثقى، كتاب الصلوة.**

**42- البيان، بخش قرائات، ص 167.**

**43- وسايل، ط جديد، ج 4، كتاب الصلوة ص‏821.**

**44- البيان، ص‏95.**

**45- النشر، ج 1، ص‏155.**

**46- المنتهى، كتاب الصلوة، باب قرائت.**